بسم الله الرحمن الرحیم

چهارشنبه 08/03/92

جلسه 895

بحث در این بود که آیا چون حدیث رفع امتنانی هست کشف می کند که ملاک برای وضع وجود داشته ولذا حرمت فعل در موارد اکراه واضطرار ونسیان وخطاء ولو رفع می شود اما مفسده اش وجود دارد ویا ما لایطاق ولو وجوبش رفع می شود ولی آن ملاکش وجود دارد که نتیجه اش این می شود که اگر کسی با اینکه عرفا روزه بر او ما لایطاق است مثل دختر تازه بالغ در گرمای تابستان ولی اگر روزه گرفت آیا می شود از راه ملاک این روزه را تصحیح کرد؟ نائینی گفت بله می شود این کار را کرد.

ما در جواب عرض کردیم که اولا: حدیث رفع نمی گوید که همه جا ملاک هست وما امتنانا برداشتیم بلکه حدیث رفع می گوید اگر ملاک هم باشد ما حکم جعل نمی کنیم للامتنان، که معلوم می شود که فی الجمله ملاکی بوده تا آن قضیه شرطیه صادق باشد، علاوه بر آن ما یک عرضی داریم غیر از آن عرض دیروز که بعد از امتنان شاید دیگر ملاک تام برای صحت آن عمل وجود نداشته باشد، فرض کنید ملاک روزه در این مورد تام است مادامی که شارع نفرموده که رفع من امتی ما لایطیقون، ولی بعد از اینکه شارع هدیه داد به امت وگفت رفع ما لایطیقون خود این باعث می شود که ملاک تام نباشد.

 البته این عرض ما غیر از فرمایش حضرت امام است که کلا فرموده وفتوا داده که عبادت اگر حرجی شد ومکلف تحمل حرج کرد این عمل باطل است چون رد هدیه خداست، ما این را نمی گوئیم چون هدیه دو نوع است: یک هدیه این است که وجوب را رفع ولی اصل مشروعیت می ماند ودر این مورد اگر کسی عمل را به داعی مشروعیت انجام دهد که رد هدیه خدا نیست، آن موقعی رد هدیه خدا می شود که مشروعیت عمل را هم خدا بردارد، در صوم در سفر خدا مشروعیت صوم را هم برداشته لذا اگر کسی روزه بگیرد به عنوان مشروعیت این رد هدیه خداست، پس ما فرمایش حضرت امام را نمی پذیریم که صوم حرجی ووضوء حرجی باطل است، بلکه ما می گوئیم که فرمایش مرحوم نائینی درست نیست، شاید وقتی شارع رفع می کند تکلیف را از ما لایطیقون مثلا این رفع به نحو رفع عزیمتی ورفع مشروعیت باشد وبعد از رفع مشروعیت دیگر ملاک تام نیست واتیان به این عمل می شود رد هدیه خدا، پس ما نه فرمایش نائینی را می پذیریم که گفته فعل ما لایطاق صحیح است چون وافی به ملاک است، ونه فرمایش حضرت امام که گفته فعل ما لایطاق وحرجی باطل است، نه! حدیث رفع نه دلیل بر صحت این روزه است ونه دلیل بر بطلان این روزه، می گوید این دختر تکلیف ندارد چون تکلیف ما لایطاق است، اگر این را بپذیریم که قبل از این رفع ما لایطاق این روزه ملاک داشت شاید دیگر بقاء بعد از رفع شارع این ملاک تام نماند ومقرون شود به این مانع، حدیث رفع فوقش می گوید که قبل از رفع شارع ملاک تام بود اما نمی گوید که بعد از رفع شارع هم ملاک تام است، شاید بعد از رفع شارع این ملاک مبتلا ومقرون شود به مانع وهو انطباق رد هدیة الله تعالی علی هذا الفعل، ما به عنوان شاید مطرح می کنیم نه آنی که حضرت امام فرمودند که حتما مصداق رد هدیة الله تعالی است.

 ولذا ما می گوئیم وضوء حرجی صحیح است طبق عمومات استحباب وضوء، از آن کشف می کنیم که هدیه خدا به نحو رخصت است نه عزیمت، وجوب را برداشته نه مشزوعیت را، اما این تمسک به دلیل استحباب وضوء است نه تمسک به حدیث رفع، در حالیکه مرحوم نائینی به حدیث رفع تمسک می کند، راجع به روزه در ماه رمضان کسی که روزه اش مصداق ما لایطاق عرفی یا حرجی است ولی روزه گرفت از دو راه می شود روزه اش را تصحیح کرد (ولی این دو راه ربطی به تمسک حدیث رفع برای اثبات ملاک تام ندارد، آن فرمایش نائینی تمام نیست ما چه می دانیم که ملاک این صوم بعد از اینکه شارع فرمود که رفع ما لایطیقون تام است):

راه اول: که من عرض کردم ولی در کلمات ندیدم این است که از راه اصل عملی بگوئیم: اگر این دختر روزه با قصد قربت گرفت شاید روزه اش صحیح باشد رفع ما لا یطیقون یا ما جعل علیکم فی الدین من حرج وجوب تعیینی صوم شهر رمضان را از این دختر بچه برداشت اما وجوب تعیینی قضاء را که به عهده او نگذاشت، ولی این فرق می کند با مریض، در مریض فرمود که "فمن کان مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر" مریض وظیفه تعیینیه اش قضاء صوم است که اتفاقا راجع به مریضی که وضو بر او ضرر دارد هم همین را می گوئیم که "وان کنتم مرضی فتیمموا" وظیفه تعیینی شما تیمم است، اما در ما نحن فیه فرض این است که مریض نیست نه روزه برایش ضرر دارد ونه در مثال وضو وضو برایش ضرر دارد بلکه حرجی وما لایطاق عرفی است احتمال می دهیم که روزه او مشروع باشد واو هم به قصد قربت روزه می گیرد ولو از باب رجاء بعد شک می کند که آیا بعد از اینکه روزه را گرفتم قضاء برمن واجب شده یا نه رفع عن امتی ما لا یعلمون می گوید ان شاء الله قضاء واجب نشده است، شک دارد در حدوث تکلیف جدید به قضاء لذا اشتغال یقینی نیست (موضوع وجوب قضاء عدم امتثال نیست که استصحاب جاری شود، بلکه موضوع فوت است که شک دارد در فوت) تکلیف به اداء هم یا نداشت یا اگر داشت روزه گرفت و تمام شد البته تکلیف تعیینی به اداء یقینا ندارد بلکه نمی دانیم که آیا مخیر است بین الاداء والقضاء یا متعین است قضاء، شک می کند اگر این روزه را رجاء گرفت حادث می شود تکلیف به قضاء صوم در حقش یا نه با رفع ما لایعلمون آن را نفی می کند.

مثال دیگر: ایستاده نماز خواندن برای کسی مصداق ما لا یطاق است یا حرجی است، آقای خوئی می فرماید اگر نماز ایستاده بخواند نمازش باطل است چون فرمایش استادش را قبول ندارد که ملاک موجود است و مصحح عمل است، ولذا آقای خوئی می گوید حدیث رفع یا لاضرر یا لاحرج قید می زند به موضوع تکلیف که: من لم یقع فی حرج، یا من لیس مضطرا یا من لیس عاجزا عرفا فهو یجب علیه الصلاة عن قیام، بعد آقای خوئی فرموده خوب پس این آقا مکلف به نماز قائما نیست ونمازش باطل است.

می گوئیم: جناب آقای خوئی آنی که این حدیث رفع یا لاحرج رفع می کند وجوب تعیینی صلاة قائما است، اما اینکه بجای آن وجوب تعیینی نماز جالسا وضع می شود دلیلی ندارد، شاید مخیر باشد بین نماز قائما یا نماز جالسا، می شود دوران امر بین تعیین وتخییر، نمی دانم من مخیرم بین صلاة قائما او جالسا چون صلاة قائما را عذر دارم چون یا ما لایطاق است یا مضطر یا مکره هستم به ترکش وهکذا ولی شاید جامع بینهما واجب باشد، امر به جامع بین فرد اضطراری و فرد اختیاری که امر به ما لایطاق نیست، شاید اینجوری باشد، بله احتمال هم می دهیم که امر تعیینی دارد به صلاة جالسا برائت از امر تعیینی به صاة جالسا جاری می شود شما هم که آن را قبول دارید که در دوران امر بین تعیین وتخییر برائت از تعیین جاری می شود که نتیجه اش تخییر است.

بیان دوم: گفته می شود که حدیث رفع امر ثقیل را رفع می کند آنی که ثقیل است الزام ووجوب یا تحریم است اما اصل طلب که مقرون به ترخیص است که تعبیر می شود به استحباب یا کراهت او که ثقیل نیست، نماز شب امر دارد منتهی امری که توأم است با ترخیص در ترک، این که ثقلی ندارد وفشاری به دوش مکلف نمی آورد، بلکه می گوید بهتر است که نماز شب بخواند، حدیث رفع که احکام غیر الزامیه را بر نمی دارد.

پس حدیث رفع می گوید ما وجوب وحرمت را رفع کردیم، خطاب مثلا من شهد منکم الشهر فلیصمه که شامل این دختر بچه می شود که در گرمای تابستان می خواهد روزه بگیرد اصل فلیصمه دلالت می کند بر طلب اطلاقش دلالت می کند بر وجوب، وجوب را از اطلاق امر می فهمیم، رفع ما لا یطیقون مثلا می گوید ما وجوب را برداشتیم از فعل ما لایطاق، پس آن چیزی که حدیث رفع آن را بر می دارد اطلاق فلیصمه است نه اصل آن که بعث وطلب هست نحو الصوم رفع آن بلا وجه است، وخطاب فلیصمه به تعدد دال و مدلول هم می گوید طلب هست نسبت به صوم شهر رمضان وهم به مقدمات حکمت واطلاقش می گوید که این طلب مقرون به ترخیص در ترک نیست، یعنی طلب دارد وترخیص در ترک ندارد، حالا حدیث رفع می گوید ترخیص در ترک دارد اما نمی گوید که طلب ندارد، چون وجوب عبارت است از مجموع بعث نحو الفعل مع عدم الترخیص فی الترک،(اما ادعای بسیط الحقیقه وجوب اولا درست نیست بلکه وجوب مرکب است از بعث نحو الفعل وعدم الترخیص فی الترک، وعلاوه بر فرض بسیط الحقیقة باشد اما بسیط الحقیقة بودن آن در مقام ثبوت مهم نیست چون حکومت مربوط است به دو تا مقام اثباتی)، پس حدیث رفع می گوید وجوب رفع شد رفع وجوب یعنی رفع مجموع ودر رفع مجموع یکفی رفع احد الاجزاء، قدر متیقن این است که آن عدم الترخیص فی الترک او از بین رفته است وجایش ترخیص فی الترک آمده اما اصل خطاب فلیصمه نسبت به اینکه بعث وطلب هست او قرینه ای بر خلاف ندارد.

 (امر ظهور وضعی در وجوب ندارد ظهورش اطلاقی است کما تحقق فی الاصول، لذا حتی در اکرم کل عالم با لایجب اکرام العالم النحوی چه اشکال دارد که در مورد عالم نحوی به اصل خطاب اکرم کل عالم تمسک می کنیم می گوئیم در مورد عالم نحوی طلب وبعث هست قرینه داریم که در مورد عالم نحوی وجوب نیست لذا در مورد عالم نحوی می شود استحباب اکرام ودر مورد غیر عالم نحوی به تعدد دال ومدلول می گوئیم وجوب اکرام اشکالی ندارد، حالا اگر ظهور وضعی هم داشته باشد در قرینه بر عدم وجوب اگر یک خطاب بگوید اکرم العالم و یک خطاب بگوید لا یجب اکرام العالم اینها تعارض نمی کنند حتی طبق قول کسی که می گوید صیغه امر وضع شده برای وجوب، بلکه می گوید لایجب قرینه است پس معلوم می شود که مراد از اکرم العالم اصل طلب هست).

پس این بیان بیانی است که کسانی مثل آقای حکیم وصدر مطرح کرده اند که می گویند حدیث رفع حد الزام را بر می دارد نه بیشتر.

مرحوم آقای خوئی مطلبی فرموده که عملا به ضررش تمام شده، فرموده که اصلا ما معتقدیم که وجوب حکم عقل است مجعول شرعی نیست، وحدیث رفع رفع می کند آنی را که مجعول شرعی است وجوب که مجعول شرعی نیست بلکه حکم عقل است منشأ حکم عقل به وجوب عبارت است از اعتبار الفعل علی ذمة المکلف، شارع با "من شهد منکم الشهر فلیصمه" اعتبار کرده صوم را بر ذمه مکلف، این منشأ می شود که عقل حکم به وجوب کند مگر اینکه ترخیص در ترک واصل بشود، معنا ندارد که ما بگوئیم که وجوب رفع می شود وجوب حکم عقل است مجعول شرعی باید رفع بشود که اعتبار الفعل علی الذمة است او باید رفع شود، او که رفع شد دیگر چیزی نمی ماند چه امری می ماند که ما از او انتزاع کنیم استحباب را؟

اقول: این به ضرر آقای خوئی است، چون می گوئیم جناب آقای خوئی پس مدلول خطاب فلیصمه وجوب نیست بلکه اعتبار الفعل علی الذمة است این را از شما اقرار گرفتیم، ما مجبور بودیم که طبق مبنای اصولی بگوئیم که مدلول اطلاق فلیصمه وجوب است یعنی طلب الفعل وعدم الترخیص فی الترک، شما که می فرمائید که نه اصلا وجوب مدلول خطاب نیست، این خیلی بهتر شد چون ما می گوئیم اصلا حدیث رفع با فلیصمه اصلا مشکل ندارد نه با اصلش نه با اطلاقش بلکه با وجوب مشکل دارد، منتهی شما می گوئید وجوب حکم عقل است، سوال می کنیم منشأ این حکم عقل چیست؟ آیا منشأ انتزاع وجوب عقلی اعتبار الفعل علی الذمة است فقط یا نه اعتبار الفعل علی الذمه و عدم الترخیص فی الترک است، خود شما قبول دارید که صرف اعتبار الفعل علی الذمة منشأ انتزاع وجوب عقلی نیست، و گرنه استحباب هم اعتبار الفعل علی الذمه است ولی منشأ انتزاع وجوب نیست، منشأ انتزاع وجوب مرکب است مجموع دو چیز است یکی اعتبار الفعل علی الذمة که خطاب فلیصمه فهمانده یکی هم عدم وصول الترخیص فی الترک، حدیث رفع وقتی می آید حاکم می شود به ما می فهماند که منشأ انتزاع وجوب در اینجا نیست، منشأ انتزاع وجوب که مجموع الامرین است اعتبار الفعل علی الذمة وعدم وصول الترخیص فی الترک، این مجموع که منشأ انتزاع وجوب عقلی است رفع شده است، رفع مجموع به رفع احد الاجزاء است وجهی ندارد که اعتبار الفعل علی الذمة را هم برداریم بلکه فقط آن عدم الترخیص فی الترک را بر می داریم آن قدر متیقن است، چون به هر حال عدم الترخیص فی الترک از بین رفته وجایش ترخیص در ترک آمده به هر حال، خطاب فلیصمه می گوید چرا اعتبار الفعل علی الذمه را از بین می برید؟ به چه دلیل بگوئیم در مورد حدیث رفع اعتبار الفعل علی الذمه رفع شده است؟ رفع مجموع الاعتبار علی الذمه وعدم الترخیص فی الترک به معنای رفع جمیع اجزاء که نیست، بلکه رفع أحد الاجزاء است وقدر متیقن هم این است که آن عدم الترخیص برداشته شده است، چرا اعتبار الفعل علی الذمه رفع بشود؟ تازه مبنای آقای خوئی که کار را آسانتر می کند چون آقای خوئی اصلا می گوید که این حدیث رفع با خطاب فلیصمه هیچ اصطکاکی ندارد، ما می گوئیم ظهور اطلاقی فلیصمه که وجوب را می فهماند یک اصطکاکی هست بین حدیث رفع وظهور فلیصمه، ولی اصطکاکش با اطلاق فلیصمه است نه با اصل فلیصمه، ولی طبق نظر آقای خوئی هیچ اصطکاکی بینشان نیست واسهل است قول به اینکه حدیث رفع وجوب را رفع می کند به رفع منشأ انتزاع آن طبق مسلک آقای خوئی.

اقول: تنها چیزی که می شود گفت برای بطلان این تقریب دوم: این است که بگوئید این خلاف ظاهر حدیث رفع است، حدیث رفع رفع وجوب نمی کند بلکه رفع آن احکام وجوبیه ای می کند که در رتبه سابق در شریعت جعل شده است:

توضیح ذلک: مولا گفته اکرم کل عالم یک وقت می گوید که لایجب اکرام العالم فی مورد الحرج که نفی وجوب است، اما یک وقت می گوید: ما جعلنا تلک الاحکام الوجوبیة فی حالا الحرج، اگر مفاد رحدیث رفع یا آیه لاحرج این باشد که تلک الاحکام الوجوبیة الثابتة للفعل فی حال الاختیار رفعناها فی حال الاضطرار او الاکراه أو عدم القدریة الفعلیة او الحرج اگر مفاد لا حرج و حدیث رفع این باشد دیگر این بیان دوم درست نمی شود، زیرا می گوید احکامی که در رتبه سابقه حکم وجوبیه اند "من شهد منکم الشهر فلیصمه" در رتبه سابقه حکم وجوبی است بعد می گوید که رفعنا تلک الاحکام الوجوبیه فی حالا الحرج او الاضطرار او الاکراه، اگر این باشد رفع این احکام وجوبیه ظهور ندارد در رفع آن مرتبه وجوبش بلکه ظاهرش این است که اصل این احکام وجوبیه را رفع می کند نه اینکه رفعنا آن مرتبه وجوبش را بلکه رفعنا تلک الاحکام التی هی واجبة فی حد ذاتها، این دیگر ظهور ندارد که فقط حد وجوبش را رفع کردیم ولی اصل طلبش هست، نه بلکه ظاهرش این است که بر اصل خطاب "من شهد منکم الشهر فلیصمه" حاکم است چون اصل این خطاب حکم وجوبی را می فهماند، این حدیث رفع هم حاکم بر اصل این خطاب می شود می گوید که این حکم وجوبی را ما در مورد حرج یا اضطرار یا اکراه جعل نکردیم، نه اینکه وجوبش را رفع کردیم، اگر استظهارمان از حدیث رفع این باشد این جوابی است از این بیان دوم وما در ذهنمان بعید نمی آید این مطلب که حدیث رفع ناظر است به رفع احکام وجوبیه نه اینکه ناظر است به رفع مرتبه وجوب فقط، ولذا به این خاطر ما این بیان دوم را نمی پذیریم.

اگر این اشکال به بیان دوم نبود وبیان دوم تمام می شد کما اختاره السید الحکیم والسید الصدر (قدهما) آن وقت اطلاق ادله اولیه دلیل بر صحت عمل بود در موارد اکراه یا اضطرار یا عدم قدرت عرفیه.

نکته: ما کل این بحث امتنانی بودن ووجود ملاک را که با مرحوم نائینی بحث داشتیم که می گفتیم حدیث رفع دال بر وجود ملاک بالفعل نیست، این را جریا علی مسلک القوم عرض کردیم، ما یک حرفی می زنیم که اصل این مبنا را قبول نداریم، ما قبول نداریم که احکام تابع ملاکاتند، ملاک در خود امتثال امر مولاست، وقتی مولا امر نمی کند به صوم یک وقت می گوئید ما اصل برائت جاری می کنیم حرفی نیست یا یک وقت می گوئید اصل بعث وطلب در فلیصمه رفع نشده آن هم حرفی نیست، اما از راه ملاک نیائید مطلب را درست کنید، آقا امتثال امر مولا خودش ملاک است نه اینکه در رتبه سابقه ما ملاک داشته باشیم نه ما همچنین دلیلی نداریم، کسی که خدا روزه حرج را از او برداشت دیگر موضوع ندارد امتثال امر مولا تا تحصیل ملاک کند، اصلا ملاک در عبودیت امتثال امر مولاست اگر خدا امر نمی کرد به این صوم کی می گوید که ملاک تام داشت بلکه گرسنگی بیجا وبیهوده بود، در وضو روایت صحیحه داریم می فرماید: "انما امر الله بالوضوء لیعلم من یطیعه ممن یعصیه وان المومن لاینجس" وضو برای رفع نجاست نیست بلکه خدا گفته وضو بگیر تا آدم فرمان بردار از آدمی که نافرمانی می کند خدا را جدا شود، "لیطهرکم" هم یعنی همین که وقتی دستور خدا را اطاعت کردی پاک می شوی، اصلا امتثال امر خدا ملاک است وقتی امر خدا رفع شد امتثال امر خدائی دیگر نیست، نه اینکه در رتبه سابقه در ذات فعل یک ملاکی باشد که ما او را تحصیل کنیم، این مطلب هیچ دلیلی ندارد. والحمد لله رب العالمین.

پی نوشت:

1- هر چه مضر بوده خدا نهی کرده نه اینکه هرچه خدا نهی کرده مضر بوده است.